

تلاش رجوی برای جلب رضایت دولت امریکا

برگزاری رژه نمایشی مجاهدین پس از ارائه طرح عملیات سرنگونی

هم زمان با مذاکره با رجوی با پترانوس و ارائه جزئیات طرح عملیات سرنگونی رژیم به آنها در عراق، رجوی یکباره دست به برگزاری یک رژه بزرگ در اشرف زد و بیش از یکماه تمرین فشرده روزانه و آماده سازی برای این رژه بسیج شبانه روز داد شد. تنها تفاوت این رژه با رژه سال ۷۱ این بود که، در این رژه زرهی و توپ و تانک ... نداشتیم، و ما به ازایش، رژه پیاده نظام، بشدت در شکل و رنگ های مختلف، همراه با حرکات نمایشی و تکاوران و سقوط آزاد... ارائه شده بود.

ویدئو این رژه را می توان در یوتیوب دید:

« Iran Arteshe Azadi 1385 » و « reje 19 va 22bahman86 az sima6 »

برگزاری چنین رژه ای، در عراق تحت حاکمیت دولت مالکی، و وابستگی اش به رژیم ولایت فقیه و خامنه ای، اساساً نفع رجوی نبود. زیرا رژیم آخوندی را حساس و البته تحریک میکرد. در نتیجه، فشار و محدودیت بر اشرف بیشتر می شد. اسناتوی (موقعیت حقوقی) ما در عراق در چهارچوب کنوانسیون چهارم ژنو تعیین شده بود (عناصر غیر نظامی)، و رجوی نام قرارگاه (نظامی) اشرف را، به «شهر» اشرف تغییر داده، و بسیاری از شروط دولت عراق را پذیرفته بود... و چنین شروطی با رژه یک نیروی نظامی خارجی (اپوزیسیون رژیم) در خاک عراق منافات داشت. رجوی خود شخصاً هیچ قیمتی نمی پرداخت، قیمت چنین رژه ای را، بعدها اعضای سازمان با خون خودشان، و جسم هایی که در مقابل گلوله و چوب و چماق و بی سلاح و بی سپر بودند به سنگین ترین شکل ممکن پرداختند.

رجوی گفته بود: « ما کاری می کنیم که رژیم بیاید پشت درب اشرف و در اینجا با ما بجنگد!، جنگ را می کشانیم به عراق و اشرف.»

چنین رژه ای، اعلام جنگ نظامی با رژیم، در عراق و اشرف بود، در حالیکه بفرمان خودش، توسط امریکا خلع سلاح شده بودیم. رجوی می خواست آب رفته رابه جوی بازگرداند. فرماندهی کل ارتش از ادیبخش، حتی جلیقه های نظامی حفاظتی را که در انبارها موجود بود، از همین اعضا و رزمندگان و عاشقان خود دریغ کردند؟، تا بتوانند، با خون آنها، در تبلیغات سیاسی توسط مریم رجوی، منافعش تأمین کند.

اما فارغ از این شرایطی نا مشخص پناهندگی و اجازه اقامت که در عراق بصری بردیم، این رژه برای رجوی در واقع نمایش بزرگ قدرت و توانایی بود، برای جلب نظر «دولت امریکا» و وزارت خارجه، جهت پذیرش طرح و عملیات سرنگونی و اطمینان به آمادگی نیروی رزمنده در اشرف». رجوی چنین خیزبزرگی برداشت، تا با این برگ به امریکا بگوید: « شما برگ برنده ایی مثل مجاهدین و یک ارتش سازمان یافته و نیروی آماده دارید.»

رجوی خوب می دانست که در آن واحد نمی شود، دنبال ۲ خرگوش برای شکار کردن دوید! به همین جهت، تقدّم و اولویت با امریکا بود، و تمام اتکانش به حضور و باقی ماندن در عراق و اشرف، در نزدیکی به امریکا معنی می یافت. زیرا می دانست دولت شیعی عراق، هم بدلیل منافع خود و نیز الیهایی تحت فشار رژیم، مجاهدین را اخراج خواهد کرد، مگر اینکه امدادهای غیبی امریکا مانع از اینکار گردد. به همین دلیل برغم « زهری» که در برگزاری این رژه، از این حیث وجود داشت!، و رجوی هم واقف بود، اما چشم امید رجوی، تنها به امریکا شده، و به همین دلیل هم بیشترین نیروی ممکن را، برای جلب و جذب امریکایی ها صرف کرد؛ و تمام تخم مرغ هایش را در سبد امریکا گذاشت.

هر دووانه؟

داستان رجوی (هم می خواست در عراق و در «شهر» اشرف و بعنوان ساکنان غیر نظامی!، بماند و هم رژه نظامی برگزار کند؟) مثل داستان مرد رهگذری می باشد که در حال عبور از باغ سرسبز هندوانه و خربزه بود. صاحب باغ تعارف کرد: خربزه دوست دارد یا هندوانه. مرد که هوس خوردن هر دو میوه را داشت نیز می گوید: دعوا چرا؟ هر دووانه.

سناریوسازی برای راه اندازی رژه بزرگ

مذاکرات با امریکا طی این سالها مخفی بود و تا سال ۹۲ از ما پنهان نگاه داشته شد. ما از علائم شروع ساز و کار سرکوب در تشکیلات، می فهمیدیم که برخلاف سال ۸۲ تا ۸۴، از سال ۸۵ سازمان خط سرکوب و نسق کشی را راه انداخت، تا بتواند فضای و ارفقه تشکیلات و سر باز زدن افراد از فرامین را، پس از سرنگونی صدام جمع کند، و به شکل سابق برگرداند.

فرماندهان سازمان گفتند: « همه باید در کلاس اپورتونیزم شرکت کنند. هر کسی وارد نشست تزنیسی اپورتونیزم نشود، در هر سطح ولایه تشکیلاتی هم باشد، مجاهد نیست. همه لایه بندی های بهم خورد. از این پس همه اپورتونیزم بودند!، مگر اینکه هر فرد تز نوشته و ثابت کند که تا کنون

در سازمان اپورتونیست بوده، و جمع حاضر هم اوکی کند(تأیید کند) که او خوب ثابت کرده که اپورتونیست است؟. و تأکید کردند که این دستورویا م رجوی است.

ما نیز از مسائل پشت پرده اطلاعی نداشتیم؛ جز اینکه وقایع را بنویسیم و کنار هم بگذاریم تا بفهمیم آنچه در اعماق می گذشت و رجوی از ما پنهان می کرد چه بود؟.

راه اندازی دوباره دستگیری ها، و زندان

و شعبه قضایی ارتش آزادبخش در تابستان ۸۵

همپا با تز نویسی اپورتونیسم بطور عام، در اوایل تابستان سال ۸۵، سازمان باز هم بگیر و ببند ها و زندان را برای افراد خاص، راه انداخت. تا کسانی که بنوعی جلوی تشکیلات می ایستادند، زهر چشم بگیرد. من باز در این دوران دوروزه زندان و بازجویی و... به ساختمان های اسکان برده شدم. ترکیب زندانبانان همان ترکیب همیشگی بود: بتول رجایی، سید محمد سادات دربندی، حسن عزتی و بهرام جنت صادقی و...؛ در بازجویی ۲ روزه که تا نیمه های شب و صبح طول کشید، پروین صفای (رئیس ستاد ارتش و مژگان پارسی) بتول رجایی مسئول تشکیلات سازمان و زندانبانها، عباس داوری (رحمان) و محمد مرادی نسب (رسول) شرکت داشتند...؛ در آن شرایط من می فهمیدم که سازمان پشتوانه ای مثل آمریکا دارد که می تواند باز هم زندان سازی را برقرار کند. منهای چنین پشتوانه ای، از قضا در سال ۸۲ به بعد، سازمان از ترس آمریکا، سعی در پوشاندن زندان و سیستم توتالیترایسم اشرف و عادی سازی مناسبات اشرف به شکل یک شهر با امکانات رفاهی و زیبایی ها ... را داشت. و مهمانی های کلان و پرخرج برای امریکایی ها، حتی در مقرها و مراکز برقراری کرد. اما با زودبندیهایی که با امریکایی ها (نیروهای نظامی و جناح پنتاگون) صورت گرفت، باز هم بنوعی سرکوب را شروع کرد.

لیلا دشتی فرمانده قرارگاه اشرف می گفت: « اینها (امریکایی ها) مثل خر می خورند، سازمان هدفی دارد که به اینها اینطور غذا می دهد و میرسد!..»

چنین حرفهایی را من هم از مسئولین دیگر شنیده ام. این تنها به امریکایی ها ختم نمی شد. بلکه شامل عراقی ها هم میشد. در سال ۸۴ در محوطه سالن نشست اشرف بمناسبت جشنی یک تئاتر اجرا شد. فرزانه (یکی از میلیشیا ها) مجری برنامه « فردای ما» در سیمای مقاومت، در این تئاتر که سوژه اش جذب نیروهای عراقی بود، با تمسخر گفت « بابا جذب عراقی ها و شیوخ که کاری نداره، یک چلومرغ بده بخورن، بعد هرچی بگی گوش می کنن و انجام میدن.»

در این زندان سازی که بسیار مخفیانه بود، از مقر ما ۴ نفر را از اعضای قدیمی را می شناسم (عبدالله قدمیاری محمد علی آگهی محمد یا حمید... سیامک نادری) که به زندان و زهر چشم گرفتن و نسق کشی بردند. پس از دوروز و شب بازجویی، همان روزیکه سخنرانی مریم رجوی در ویلیت سال ۸۵ بود، من در اوایل سخنرانی مریم رجوی در پاریس، از زندان خارج و به سالن غذاخوری مقرر که برنامه مستقیم پخش میشد آمدم. همه لباس سبز فرم سبز داشتند، جزمی که با لباس فرم خاکی به زندان رفته بودم.



سمت راست محمد علی آگهی

سیامک نادری

سمت چپ محمد یا حمید...

عبدالله قدمیاری

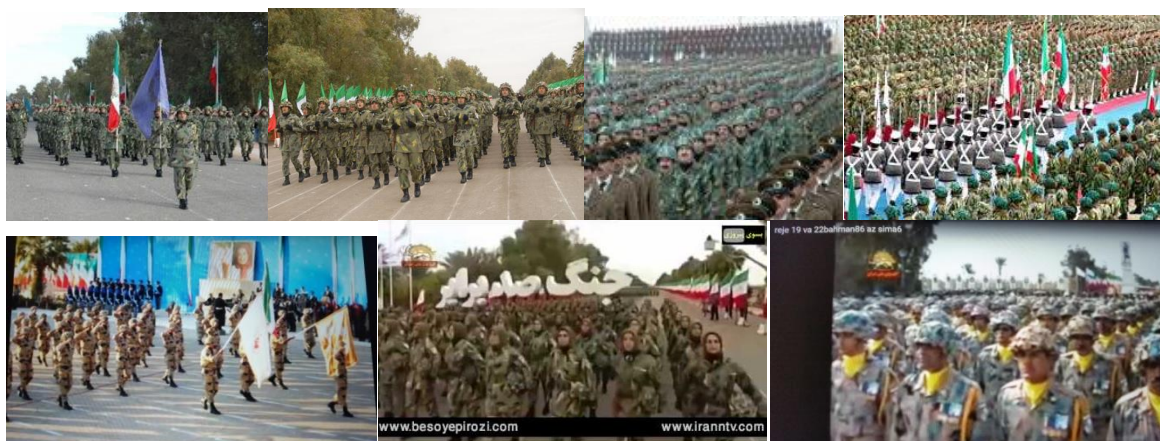
در ابتدای امر هرگز به ما نگفتند که هدف ما این است که رژه برویم. بلکه جهانگیر (پرویز کریمیان) فرمانده مقرر ما با این بهانه که پایه های تشکیلات سست شده و آن نظم و دیسیپلین قبل (دوران صدام) دیگر وجود ندارد؛ تحت عنوان مرور آموزش پیاده نظام؟، از خریدار ایستادن و سلام دادن و رژه یگانی تمرین شد. اینکار بیشتر برای این بود که در چهارچوب نظامی، دیگر کسی نمی تواند روی حرف فرمانده حرفی بزند و دستورات مطلق اجرا می شود، و این شیوه نسق کشی بود. اما کم کم بحث رژه را پیش کشیدند. و تمرینات فشرده و کسب آمادگی کار اصلی و شبانه روز همه افراد بود. حتی کسانی که نمی توانستند بخوبی راه بروند و یا بدون و یا بیماری کمروپا و... داشتند، در تمرینات سازماندهی شدند. تا بتوان یک ارتش بزرگ را بنمایش گذاشت.

من بدلیل مشکل کمر که بعد از پانزده سال با عکسبرداری در لیبی که مشخص شد، مهره کمرم له شده و از چند جا شکسته و احتمال قطع نخاع می رود (دکتر سوال می کرد از بلندی پایین افتادی؟!))، و آرتروز پیشرفته زانوها، پارگی رباط های متقاطع (صلیبی) و پارگی رباط میچ پا، سانیدگی کشکک و... بقول دکتر خسرو که ۱۰ سال پیش از این می گفت: چیزی که همگان ندارند، تودرز انوهایت داری!، در دو قسمت رژه باید شرکت می کردم. و از همه جالب تر اینکه، من در قسمت دوم، دریگان تکاورها و رنجرها که از نماد برج آزادی در میدان اشرف بالا می رفتند قرار داشتیم؟.

بلاستنا همه افراد باید موهای خود را رنگ می کردند (زن و مرد)، تا موی سفید زیرکلاه نظامی مشخص نشود. بسیاری نمی خواستند رنگ کنند، بویژه آنهایی که طاس بودند! و تعدادی هم می خواستند با واکس حل کنند و سپس بشورند. اما همه به اجبار رنگ کردند. لباس فرنج رژه را باید می پوشیدیم و به سالن غذاخوری می آمدیم و بصف می ایستادیم، تا فرزانه میاندشاهی فرمانده مقریاید و وضعیت لباس و دست دوزیهایی پاچه شلوار و آرم و علائم نظامی دوخته شده و کشکول و کلاه و... را چک کند، و تصحیحات دهد. چک هایی که برای این رژه صورت گرفت از چک های رژه سال ۷۱ شدت بیشتر داشت.

لباس پلنگی نداشتیم و یا یا تنوعی در لباسها نبود. بدین منظور لباسهای دسته دوم سبز و خاکی مناسب را بارنگ پلاستیک، بصورت پلنگی در شکل های مختلف کلیشه میزدیم، تا بتوان یگانهای نمونه ارتش آزادیبخش را بنمایش بگذاریم. از یکطرف ما برای این تعداد ۳۳۰۰ تن!، لباس و تجهیزات و... نداشتیم، اما در تبلیغات سیمای آزادی، از «رژه یگانهای نمونه» نام می برد؟، گویی یگان یا افراد دیگری بغیر ما هم هستند، که در این رژه شرکت نداشتند؟. در حالیکه بسیاری از افراد در یوگان رژه رفتند، همچنین خود من!:

لباسهایی که با پیستوله رنگ زنی و قلم مو و رنگ پلاستیک سبز، زرد و قهوه ای، بصورت پلنگی درآمده، در عکس های زیر مشخص است. توضیح اینکه این لباسها بعداً بدلیل رنگ خوردن، حتی بعنوان پارچه نظافت هم قابل استفاده نبود:



ما سلاح نداشتیم به همین دلیل قرار شد یک یگان با شمشیر رژه برونند و با استفاده از یکی از نفراتی که بصورت قاچاق انسان به اشرف کشانده شده، و نجار بود؛ طرح ساختن شمشیر چوبی به اجرا درآمد، و رنگ نقره ای اکلیلی به آن زدند تا در فیلمبرداری شبیه شمشیر حقیقی باشد. اگر چه این مسئله بعداً افشا شد، و سازمان عکس های رژیم با شمشیر را از اینترنت حذف کرد.



کلاه تکاوری (بره) جز تعدادی معدود نداشتیم، و از پارچه ضخیم در رنگ های قرمز و سیاه برای همه ساخته شد، و صف اول و فرماندهان از کلاه اصلی استفاده می کردند، و مابقی صف ها دست ساز بود. تفاوت آنقدر زیاد بود که هیچ کسی حاضر نمی شد کلاه اصلی را تحویل دهد؛ اما کلاه ساخته شده را کسی نزد خود نگه نمی داشت.



یکی از افرادی که تازه به ارتش پیوسته بود و دوره چتربازی دیده بود و می توانست از برج آزادی اشرف به پایین سقوط کند. به چند نفر دیگر آموزش داد و همین برنامه چتربازی در همین رژه انجام شد. این یک یگان کوچک بود و من هم در همین یگان بعنوان چترباز حضور داشتم؟. اما

در نقش سیاهی لشکر!، زیرا بدلیل پارگی های رباط متقاطع زانو و مچ پا و کمردرد...، و در همین مراسم درست شمالی برج همراه با چند چتر باز دیگر؟ بصورت حلقه ایی در اطراف برج ایستاده بودیم.

این رژه هم مثل رژه سال ۷۰ افراد در چندین نقش ظاهر شدند در سال ۷۰ من دریگان هوایی بودم و در همین یگان هم رژه رفتیم. اما باید پس از رژه هوایی دریگان مهندس هم رژه میرفتم و بعد دریگان امداد جلو آمبولانس می نشستم. زیرا نفریه نسبت تانکها و خودروها و کم بود. بعضی نفرات بودند که چهاربار دریگانهای مختلف رژه رفتند. اما در رژه سال ۸۶ من در گروه چتر باز شرکت داشتم. که فقط باید یک مسیر را می دویدیم و به برج آزادی می رسیدیم و بحالت آماده می ایستادیم. و در قسمت دوم هم، در نقش یگان پرچم ایران (سه نوع لباس برنگ سبز و سفید و قرمز) کبوترهایی که در دستمان داشتیم، بیرواز در بیابوریم و سپس از مقابل جایگاه رژه برویم:



نفر سوم از سمت راست سیامک نادری

یگان موتورسوارها با مسئولیت امیر کاظمی (کیانوش) بود، که او هم در آلبانی از سازمان جدا شد:



توپهایی که شلیک می کردند، ساخته خودمان بودند، از لوله های معمولی و برای مصرف همین رژه و مراسم:



محمد رجوی، پسر رجوی یکی از سوژه های اصلی این مراسم ها ورژه ها بود. رجوی سعی می کرد با وارد کردن او در این مراسم و مناسبت ها، او را در ارتش و مجاهدین حفظ کند. اما محمد تن به رجوی و سازمانش نداد، و از دست چنین پدری که بقول او «یک شارلاتان» بود، فرار می کرد و الانهیه توانست از سازمان جدا شود:



ارتشی بودیم با موهای سفید، سرهای طاس شده

مشکل دیگر سفید بودن موی سر اکثر افراد بدلیل سن بالا بود. طاس بودن سر بدلیل سن بالا رami شد با کلاه یا کلاهخود حل کرد. اما سفید بودن موها، که بعضی از افراد از رنگ مو استفاده نمی کردند، هم یک مانع بود و قرار شد، همه بلا استثنا و با اجبار موهایشان را رنگ کنند. یک مورد داشتیم که بجای رنگ کردن، از واکس کفش استفاده کرده بود تا پس از رژه آنرا شسته و رنگ سیاه از بین برود. بهمن جنت صادقی حتی برای مصاحبه درباره احمدی نژاد هم در برنامه سیمای مقاومت آنطور که خودش می گفت، از واکس کفش استفاده کرده بود:



بهمن جنت صادقی و استفاده از واکس برای رنگ کردن موی سر

از این پس مراسم رژه و آئین های نظامی هر ساله بمنظور تأثیرگذاری بر امریکا و همچنین حفظ ساختار ارتش آزادیبخش، تا زمانیکه در اشرف بودیم ادامه داشت. نکته جالب این بود که ما قرارگاه اشرف را به شهر اشرف و ساکنان غیر نظامی معرفی کردیم، اما مراسم و رژه های هر ساله در کسوت ارتش آزادیبخش صورت می گرفت؟

اگر به فیلم های این رژه در یوتیوب نگاه کنید، می بیند که تصاویر همه بصورت شبکه شده و تار است. زیرا سازمان نمی خواند جزئیات لباسها و یا چهره افراد دیده شود. این ویژگی اصلی تمام نوارهای ویدئویی سازمان است! حتی در مراسم ویلپنت سال ۹۶، تصاویر تار هستند، اما جایی که دوربین از جمعیت می رود روی مریم رجوی، تصویر شفاف می شود! عجیب است حتی دوربین های تلفن همراه قدیمی تصاویر بهتری نسبت به دوربین های پیشرفته و گرانقیمت و حرفه ایی سازمان دارد؟ اما هیچ فیلمی از سازمان موجود نیست که، تصویر شفافی را به بینندگان نشان دهد. این هم یکی از آن نوع شفافیت های رهبری عقیدتی است.

آیا رجوی می تواند شفاف باشد؟

از مذاکرات سال ۸۵ با پترانوس تا دیدار

دیدار سناتورهای امریکایی با مریم رجوی در سال ۹۶ در آلبانی

یکی از اعضای هیئت مجاهدین و مریم رجوی در این دیدار، سه ماه در لیبرتی در قرنطینه و زندانی بود؟

مجاهدین و ارتشی که ۲۸ سال است، تحت عنوان انقلاب ایدئولوژیک، از همسرانشان طلاق گرفته اند، و بقول رجوی، گوهران بی بدیل هستند و اشرف، پاک ترین شهر جهان، که در آسمانش نوشته است: «الله، الله، الله»، مسائل و روابط جنسی یکی از مشکلات آقا و خانم رجوی در تشکیلات است.

رادیو فردا در ۲۲ مرداد ۱۳۹۶ نوشت: «سه تن از سناتورهای ایالات متحده، به محل حضور شماری از اعضای سازمان مجاهدین خلق در تیرانا، پایتخت آلبانی رفته و با مریم رجوی، از رهبران ارشد این سازمان، دیدار کردند.»

یکی از افرادی که در این همین نشست مریم رجوی با سناتورهای آمریکایی حضور دارد، و سالها در بخش روابط و سپس کمیساریا و... مسئولیت داشت. او را با یکی از زنان شورای رهبری همان بخش در لیبرتی، در حین «رابطه جنسی» گرفتند، و به همین دلیل او از کار برکنار، و مدت سه ماه در قرنطینه زندانی شده بود.

من عماداً دو عکس می گذارم تا فرد مزبور نامش محفوظ بماند. اونیزیکی از باشخصیت ترین و محبوب ترین اعضا و کادرهای سازمان بود... کاش می شد همه حقیقت و فاجعه ایی که در آن قرار داشتیم را، یکباره گفت...، اما حجم فساد ناشی از رهبری رجوی، قابل ارائه در یک برنامه نیست.



از راست سناتور جان کورنن، سناتور روی بلانت، سناتور تام تیلیس.

و اینک رجوی دردی ماه ۹۶، در سن ۷۰ سالگی، در حالیکه اکثر اعضا موهایشان سفید شده و یا ریخته و طاس شده، عکس یک ربع قرن پیش خود را که آن زمان هم رنگ شده بود!، بر روی پیام های شماره ۱-۲-۳-۴-۵ میگذارد. رهبری که حتی در ارائه عکس و صدا نیز نمی تواند شفاف باشد.



سایت حقیقت مانا- سیامک نادری ۲۳دی ۱۳۹۶